

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

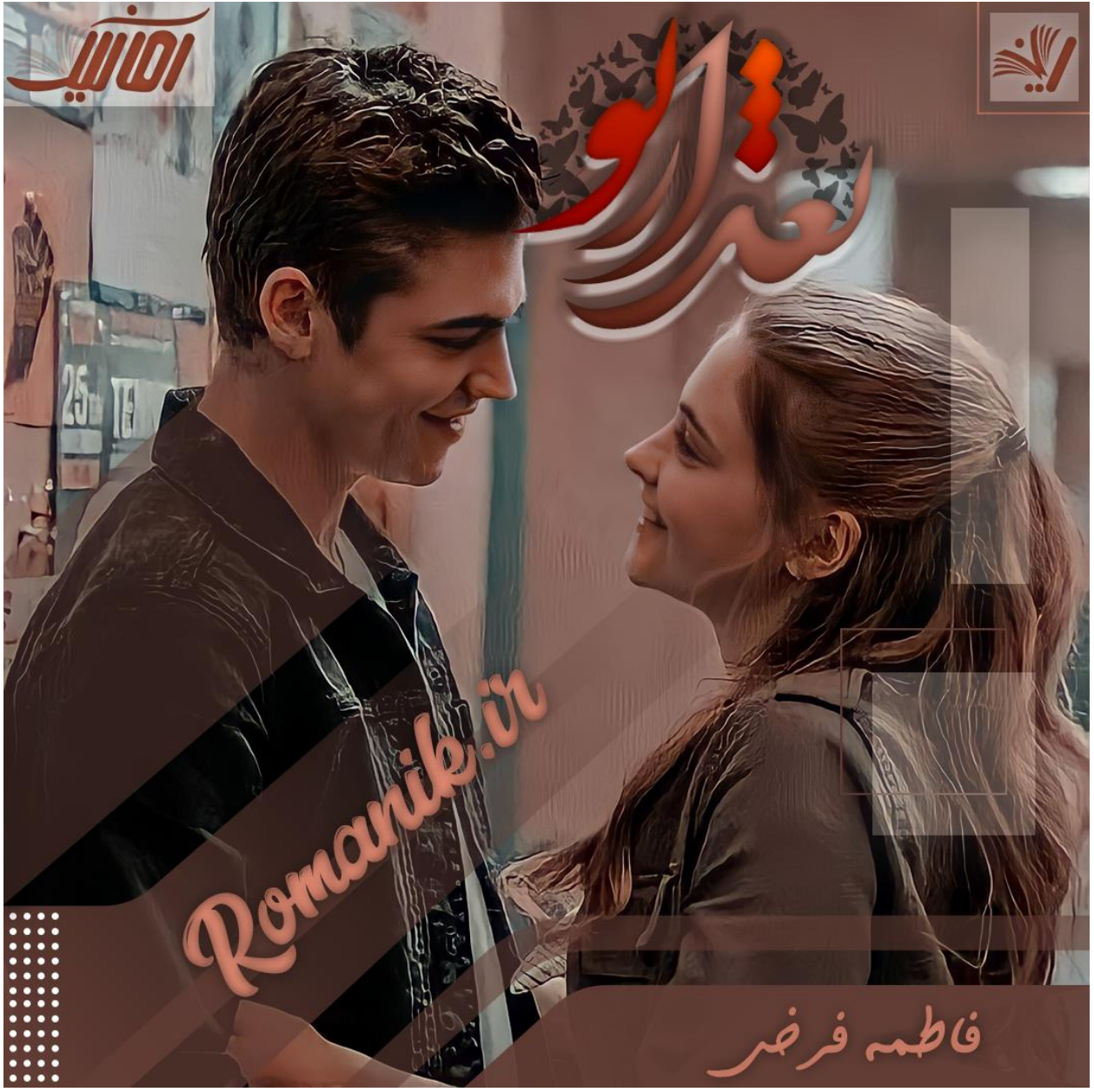
اطلاعات اثر:

نام اثر: (بعد از تو)	نویسنده: (فاطمه فرخی)
سطح اثر: (نقره‌ای)	نوع اثر: (فی البداهه)
تعداد صفحات: (ده)	ژانر اثر: (عاشقانه، تراژدی)
حقوق اثر: (تمامی حقوق این اثر نزد رمانیک محفوظ است.)	اختصاصی بودن اثر: (بله)

لینک های اثر:

لینک نمایه نویسنده: (کلیک کنید)	لینک تایپیک اثر در انجمن: (کلیک کنید)
لینک سایت اصلی رمانیک: (کلیک کنید)	لینک انجمن رمانیک: (کلیک کنید)

تایپ آثار



تیم اجرایی اثر:

کپیست:
(ترلان محمدی)

طراح جلد:
(ترلان محمدی)

منتقد:
(هستی همتی (آرا))

ویراستار:
(nafas_h)

مقدمه: بعد از تو دیگر جان ندارد لیلی؛ وقتی که تو رفتی، تمام شد لیلی! دیگر این قلب
تاب و توانی ندارد؛ ز دوری هجران تو، حیاتی ندارد!

بعد از تو، مانند کودکی هستم که تمام اسباب بازی‌هایش را مقابل چشمان بی فروغش آتش
زدند و با بی‌رحمی او را با خاکستر دارایی کودکی‌اش تنها گذاشتند؛ حتی کسی نیست
اشک‌هایم را پاک کند! قبلاً تویی بودی که نمی‌گذاشتی قطره‌ای از دریای چشمانم بریزد؛
ولی حال با رفتنت سد اشکم را شکستی! مانند دلم، دلی که فقط برای تو لرزیده بود و حال
مانند خاکسترِ عروسک‌های کودکِ بیچاره شده.

می‌دانی عشقم، حرف‌هایت مانند خنجر تیزی بود که هر بار در قلبی که خانه‌ی تو بود فرو
می‌رفت. تو شاه‌نشین قلب شکسته‌ی من بودی؛ اما این قلب شکسته را با دستانت به آتش
کشیدی! حال دیگر حتی تختی هم برای پادشاهی نداری.

R O M A N I K

دلبر یادت هست که به من گفתי به جز خدا به کسی وابسته نشوم، حتی تو؟! که وابستگی
درد است؛ اما هیچ وقت نفهمیدی که تو هم خدای منی! تو خدای روی زمین من بودی،
کسی که بعد از خدا می‌پرستدمش و مایه‌ی امید و نشاط من بود. شرمنده عزیزم، من
وابسته‌ات شده‌ام؛ وابسته‌ی تویی که خدای روی زمین منی!

پیگیر پریشانیِ ما دیر به دیر است!

دلتنگ یک خنده‌ی او زود به زودیم.

او بدون ما چه نشاطی دارد!

ما بدون او حیاتی نداریم...

به چشم‌هایم زل زد و گفت:

- با هم درستش می‌کنیم!

چه لذتی داشت این "با هم"، حتی اگر با هم هیچ چیزی هم درست نمیشد و حتی اگر تمام سرمایه‌ام بر باد می‌رفت، حسی که به واژه‌ی "با هم" داشتم را با هیچ چیزی در این دنیا معاوضه نمی‌کردم؛ اما حال که تو رفته‌ای؛ تنها کسی که وحشت تنهایی را درک کرده باشد، می‌تواند حس من را در این لحظات عذاب‌آور درک کند!

R O M A N I K

باز هم از تو رو دست خوردم.

انگار دل من از این که هر بار بیایی و با بی‌رحمی بشکنی‌اش، لذت می‌برد؛ اصلاً به شکستن توسط تو، اعتیاد پیدا کرده است.

مهم نیست چندبار بروی و برگردی، دل من همیشه منتظر شکسته شدن است، آن هم توسط دستان تو.

فکر کنم تو هم معتاد شده‌ای؛ معتاد شکستن دل من، آن هم فقط دل من!

"تنهایی"، چه واژه‌ی دردآور و غریبی‌ست. بعد از تو با تمام وجودم حسش می‌کنم! شاید دورم شلوغ باشد و هر کس من را با هر مسئله‌ای درگیر کند تا تو را فرموش کنم؛ اما با هر بار پلک زدن، تصویر دلبرانه‌ات جلوی دید بی‌فروغ و تارم شکل می‌گیرد و من چه قدر حس می‌کنم بعد از تو هیچم!

تو در تمام من ریشه کرده‌ای و آن قدر ریشه‌ات محکم در وجودم شکل گرفته است، که با بزرگ‌ترین و سخت‌ترین کارها، فکرت از سر من بیرون نمی‌رود!

همه گویند که تو عذاب جان منی! نمی‌دانند که این عذاب، شیرین است؛ به شیرینی همان شکلاتی که در روز اول در دستانم گذاشتی. آه! به راستی که لذیذترین خوراکی دنیا همانی بود که از دستانت گرفتم و هنوز طعمش زیر زبانم مزه می‌کند. دلبر، چه خواهی، چه نخواهی تو دل مرا ربوده‌ای و ناچار به حمل دل شکسته‌ی من هستی!

وقتی رفتی هر بار با خودم زمزمه می‌کنم: R O M A N

- هر گز خودت را گول نزن دختر! اگر برای عاشقانه‌هایت دلش می‌لرزید، اگر بغض آمده بر روی چشمانت را می‌دید و اگر لرزش دستانت و غرور له شده‌ات را می‌دید؛ حال کنارت بود و مدال قشنگ دست‌هایش دور گردنت قفل میشد! بی‌خود سر خودت را شیریه نمال دخترک؛ قبول کن دوستت نداشت. قبول کن رفتنش را!

از صبح تا نزدیک‌های غروب نگاهش کردم که گفت:

- خسته نشدی؟

لبخند محوی گوشه‌ی لبم شکوفه زد و گفتم:

- خسته کدوم بود؟

عمیق نگاهم کرد و گفت:

- هیچی! راحت باش.

موهایش رنگ شب بود و خودش رنگ روز. یک آدم عجیبی بود؛ انگار خورشید باشی و همزمان ماه هم باشی! چه قدر خالصانه دوستش داشتم و او چه بی‌رحمانه تنهایم گذاشت!

دوست داشتنِ تو در وجود من است! خاکش، آبش، نورش، زندگی و خیالش با عشق و تنهایی عجیب و دردِ عذاب‌آوری با هم آمیخته است.

تو هم چون نفسی هستی که در جانم، همان سویی هستی که در چشمم، همان تپشی هستی که در قلبم و همان فکری هستی که در سرم جریان دارد. محبوب من، به هرچه بیندیشم، به تو فکر می‌کنم و تو تمام دارایی‌ای بودی که داشتم! آری داشتم؛ مگر یادت نیست که گفته بودی از چشمان شب رنگت سقوط کرده‌ام؟ این سقوط بس شیرین و جان‌فرسا بود!

وقتی نیستی و ندارمت، حتی لحظه‌ها، عقربه‌ها و عکس‌های عاشقانه‌ی دوتایی‌مان نیز سراغت را می‌گیرند. وقتی هستی دلم هیچ نمی‌خواهد و هیچ نمی‌فهمد! نمی‌دانم تو تمام من شده‌ای یا من با تو تمام خواهم شد؟! بودنت برای همیشه می‌توانست حس قشنگی به من

دهد که تو با تمام خودخواهی‌ات از من دریغ کردی. آرزو دارم کاش یک‌بار دیگر
برگردی و دوباره عاشقانه‌هایمان را شروع کنیم!

نوشتن برای تو، وقتی ندانی که برای تو نوشته‌ام، به چه دردم می‌خورد؟! کاش بودی و
می‌دیدي که چگونه از دوری تو به دفتر و قلم پناه برده‌ام و کسی نیست آغوشش را برای
من باز کند و دردهایم را به جان بخرد! من به تو نیاز دارم؛ به بودن و آغوش امن و
آرام‌بخشت. بیا و بار دیگر، آغوشت را به روی من باز کن!

آغوشی دارم که صاحبش تو هستی! چشمانی دارم که در چشمانت قفل است؛ نگاهی دارم
که متعلق به توست و فکر و ذهنی دارم که دائم درگیر توست! ای دلبر، من تماماً درگیر
تو، متعلق به تو و تماماً خواهان عشق تو هستم.

اسم این حس و حال چیست؟ همین که وقتی به تو فکر می‌کنم، از گوشه‌ی لب‌هایم
لبخند چکه می‌کند! اسمش چه می‌تواند باشد؟ این کار و رفتار؛ که نشست‌ام، تو را مو به مو
مرور می‌کنم و عطر موهایت گیجم می‌کند؟ اسم این رویا و خیال چه نام دارد که تو از دور
می‌آیی و انارهای باغ شعرم، کال کال، سینه بی‌طاقت و دل آشوب می‌کنند؟ اسمش را چه
بگذارم که تو، دوستت دارم معنی‌اش کنی؟ و به این درد جان فرسا پایان دهی دلبرکم؟!

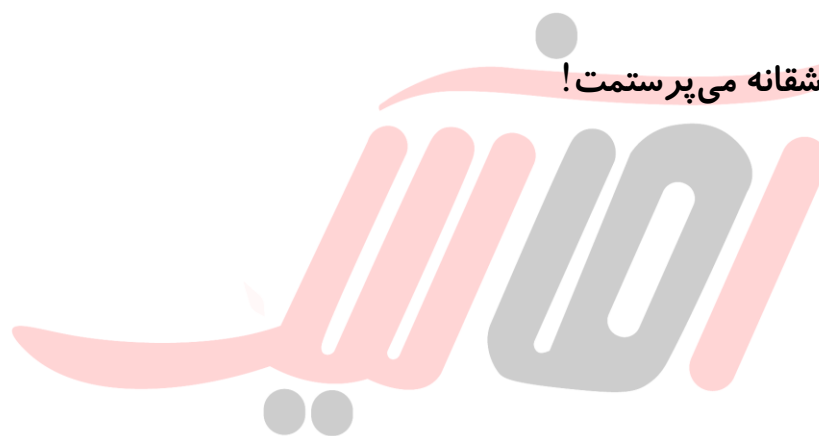
دلبر، می‌دانی که جانم برایت در می‌رود؟ پس بیا و بگذار فدایت شوم! قربان خنده‌های
شیرینت و جان دهم برای آن دو چشم شب رنگت. بیا عشق بی‌رحم من! بیا که بعد از تو

لیلایت دیگر جان ندارد؛ جانش به قربانت! می دانی، حتی رفتنت هم شیرین بود؛ یک شیرینی تلخ، مثل شکلات کاکائویی های مغازه ای که از کنارش رد شدیم و برایم خریدی! آری به همان تلخی و به همان شیرینی است.

هر چه در دلم و هر چه از احساسم بود را برایت نوشتم تا بدانی و بخوانی که من عاشقانه تو را می پرستم؛ حتی اگر مرا نخواهی یا خُردم کنی! من تو را حتی بعد از دعوا، بحث و درد نیز می خواهم!

تقدیم به تو که عاشقانه می پرستم!

پایان



R O M A N I K

«با تشکر از نگاه زیبای شما، این اثر به پایان رسید.»

برای مطالعه دیگر آثار نویسندگان، از سایت رمانیک بازدید فرمایید.

برای ارسال اثر نوشته شده توسط شما و انتشار آن بر روی سایت رمانیک، به [این](#)

[لینک](#) مراجعه کرده و یا به اعضای انجمن رمانیک بپیوندید.

رمانیک در شبکه‌های اجتماعی:

R O M A N I K

